۴۶. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۲۳)

۴۶. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۲۳) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۲۳ بهمن ماه ۱۴۰۱ موضوع: بررسی روایات محمد بن مسلم، قتیبة الاعشی و عبدالکریم بن عمرو

- پیش‌گفتار(چکیده)
- استقامت علامه شعرانی و آیت‌الله حسن زاده آملی در تعلیم و تعلّم
- وجوه حمل اطلاق روایت قضاء صوم یوم الشک
  - الف: حمل مطلق بر لزوم قضای روزه یوم الشک به عنوان رمضان
  - ب: حمل مطلق بر افضلیت قضاء
  - قاعده حمل مطلق بر مقید و موارد آن
  - ج: قضاء صوم یوم الشک به مراتب فضیلت و عزیمت
- فقه الحدیث روایت قتیبة الاعشی
- نهی ثانوی ای جهتی، از صوم ایام تشریق
- روایت عبدالکریم بن عمرو شاهدی بر وجود مسأله مهدویت در بدنه فکر شیعی
- شعر دعبل شاهدی دیگر بر تثبیت مهدویت قبل از سال ۲۶۰
- انتظار فرج در عصر معصومین
- اسناد دیگر روایت عبدالکریم

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی روایات محمد بن مسلم، قتیبة الاعشی و عبدالکریم بن عمرو

موضوعات فرعی:
سه وجه در حمل اطلاق روایت محمد بن مسلم در قضاء صوم یوم الشک
بررسی سند و متن روایت قتیبة الاعشی و روایت عبدالکریم بن عمرو
برخی شواهد تثبیت مسأله مهدویت در جامعه اسلامی قبل از تولد حضرت حجت

استقامت علامه شعرانی و آیت‌الله حسن زاده آملی در تعلیم و تعلّم

الآن برف‌های سنگین ندارد شده؛ جلوترها خیلی می‌شد که برف می‌آمد و راه‌ها بسته می‌شد. در نوشته‌های مرحوم حاج آقای حسن زاده دیدم. برای من خیلی جالب بود. فرموده بودند من محضر آقای شعرانی از باء بسم الله تا تاء تمت مجمع البیان را درس گرفته‌ام. خب کسی که مشغول باشد می‌بیند که چیزی است! کل این کتاب به این عظمت را درس گرفتم! ذهن آدم سراغ این می‌رود که شاگردان جدای بوده‌اند که مرتب به درس می‌رفتند. اما خودشان قضیه‌ای نقل کرده‌اند؛ از آن قضیه معلوم می‌شود که مرحوم آقای شعرانی در این جهت خیلی مشوق بوده‌اند. این قضیه را چند بار گفته‌ام، اما نقل آن خوب است.

ایشان می‌فرمودند در تهران برف مفصلی آمد، به‌طوری‌که همه جا تعطیل شد. وقتی روی سقف خانه برف زیاد بیاید سنگین می‌شود و خطر ریزش دارد. جلوترها همین قم که برف می‌آمد، گاهی دوبار ای سه بار از پشت بام برف‌ها را می‌ریختند که سنگین نشود. خب می‌فرمودند تهران برف سنگینی افتاده بود. حاج آقای حسن زاده فرمودند من مشکلی نداشتم که ساعت هشت صبح باید به درس آقای شعرانی در منزلشان بروم، اما جوری شد که خجالت کشیدم. گفتم این پیرمرد در خانه کار دارند؛ می‌خواستند کسی را بیاورند که برف را بروبد. یعنی دیگر امروز روز کار است. من همه اول صبح اگر به منزل ایشان وارد بشوم، شاید ایشان کار داشته باشند. لذا تردید کردم و حالت خجالت داشتم که بروم یا نه؟

این تعبیر خود استاد بود که گفتند تردید کردم و این پا و آن پا کردم، آخرش گفتم حالا می‌روم. به‌خاطر تردید من، وقتی به خانه رسیدم هفت-هشت دقیقه دیر شده بود. تا به منزل رفتم، دیدم در منزل باز است. آن اتاقی هم که ایشان درس می‌دادند، دیدم باز است. رفتم دیدم آقا نشسته‌اند و کتاب‌شان هم باز است و منتظر من هستند. ظاهرش هم این است که دو نفری بودند. می‌گفتند که من خیلی خجالت کشیدم که این روز و این کار، ایشان آمده‌اند و من ایشان را معطل گذاشته‌ام. خجالت من دو طرفه شد. اول خجالت می‌کشیدم که بروم یا نه، چون شاید کار داشته باشند. حالا که رفتم می‌بینم ایشان منتظر من هستند، خجالت می‌کشم که چرا دیر کرده‌ام. برای این‌که عذر خواهی کنم، گفتم آقا من دیر نیامده‌ام که شما معطل بمانید و تقصیر من باشد. من مردد بودم که شاید امروز شما کار داشته باشید و به‌خاطر این برف سنگین اشتغالی باشد.

منظور من از این قضیه، حرف آقای شعرانی است. می‌گفتند به من نگاه کردند و گفتند شما که هر روز از این مسیر مدرسه تا منزل ما می‌آیی –ظاهراً از بازار در می‌شدند و بوذرجمهری و مدرسه مروی بوده است- یک جاهایی مخصوصی بعضی از گداها می‌نشینند. آنها می‌نشینند و دیگران به او کمک می‌کنند. می‌گفتند که از من پرسیدند امروز که برف می‌آمد، مسیری که هر روز می‌آمدی، گداهایی که هر روز آن جا می‌نشینند، امروز هم بودند؟ یا نبودند؟ آقای حسن زاده خیلی زیبا می‌فرمودند: گفتم آقا بودند! آقای شعرانی گفتند گداها کارشان را تعطیل نکردند، ما تعطیل کنیم؟! این خیلی

جالب است. این لحنی که ایشان داشتند، در آن روزی که ایشان مردد بودند، ایشان را تشویق میکنند بر اینکه اینطور کار کنند.

وجوه حمل اطلاق روایت قضاء صوم یوم الشک

الف: حمل مطلق بر لزوم قضای روزه یوم الشک به عنوان رمضان

5:54

جلسه قبل حدیث آخر باب پنجم که حدیث سیزدهم بود و حدیث اول باب ششم را خواندیم. حدیث اول، حدیث محمد بن مسلم بود. حدیث معروفی که اصحاب هم به آن عمل کرده بودند. مشهور هم به آن عمل کرده بودند. بین آن روایت و سائر روایات جمع کرده بودند که اگر «علی انه من شهر رمضان» روزه گرفت، «علیه قضائه و ان کان کذلک». سند حدیث هم سند خیلی خوبی است.

> **محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم وأبي أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في الرجل يصوم اليوم الذي يشك فيه من رمضان، فقال: عليه قضاؤه وإن كان كذلك[1]**

حسین سعید از محمد بن ابی عمیر نقل میکند، که دو نفر خوب، هشام بن سالم و ابی ایوب، این روایت را از محمد بن مسلم روایت کردهاند.

راجع به فقه الحدیث روایت عرض شد که ظاهر «من رمضان» در «یشک فیه من رمضان»، به «یشک» میخورد. باید ذهنی باشد که خیلی از وجوه را در نظر میگیرد و از عرف عام، ادق باشد، تا «یشک» را به «یصوم» بزند. والا کسی که این حدیث را بخواند «من رمضان» را به «یشک» میزند. نه به «یصوم». این برای قسمت اول بود.

قسمت بعدی هم این بود که «علیه قضائه» در این روایت، اطلاق دارد. هیچ شرطی در آن نیست. عرض شد که مشهور به واسطه جمع بین این روایت و سائر روایات، حمل کرده بودند به «علیه قضائه ان صام علی انه من شهر رمضان».

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۵

ب: حمل مطلق بر افضلیت قضاء

وجه دیگری را هم عرض کردم، این بود: بنابر اینکه بگوییم «علیه قضائه»، دال بر افضلیت است، دیگر لازم نبود اطلاقش قید بخورد.

وجه دیگر را هم الآن عرض میکنم. ببینیم از نظر ضوابط کلاس فقه به آن اشکالی وارد هست یا نیست. یا احتمالی است که ممکن است.

قاعده حمل مطلق بر مقید و موارد آن

شاگرد: درجایی‌که خیلی از فقها مطلق را بر مقید حمل می‌کنند، شما آن را بر فضیلت می‌کنید. قاعده اولیه را قبول داری ای در اصل آن قاعده تردید داری؟

استاد: قاعده اولیه که مشکلی ندارد. حمل مطلق بر مقید و اینکه یک متکلم، مقصود جدی خودش را در دو کلام بگوید، مشکلی عقلائی ندارد.

شاگرد: بیان فضیلت هم همینطور است؛ یعنی مقصود اصلی خودش را در دو بیان فرموده است. اما در مواردی‌که امر داری بین این است که مقید را حمل بر فضیلت بکنیم ای حمل بر مقید بکنیم، قاعده اولیه‌ای داریم؟

استاد: قبل از اینکه اصولیین بگویند در مطلق و مقید مثبتین، بر هم حمل نمی‌شوند، چه می‌گفتیم؟ قبل از اینکه این بحث را مطرح کنیم که آیا در مطلق و مقید مثبتین، لازم است که مطلق بر مقید به‌صورت عزیمت حمل شود و تقیدی صورت بگیرد ای نه؟ این در اصول متأخر آمده است. قبل از آن کسی که حمل مطلق بر مقید را می‌شنید، به ذهنش چه چیزی می‌آمد؟ به ذهنش اعم می‌آمد. می‌خواهم این را عرض کنم که مانعی ندارد قواعدی بعمومه فی الجمله باشد، فی الجمله درست باشد، تلقی عقلائی باشد، اما وقتی در موارد تطبیق می‌شود، قیودی داشته باشد ای در موارد خارجی با قرائن خارجیه به‌فهمیم که در اینجا جای قاعده کلی نیست. این حاصل عرض من است.

احتمالی که امروز عرض می‌کنم این است: این است که ما به دو مبنا نیازی نداشته باشیم‌که بگوییم بنابر اینکه حمل مشهور را بگیریم، «علیه قضائیه» حمل مطلق بر مقید می‌شود و بنابر اینکه بگوییم «علیه» دال بر افضلیت است، دیگر مانعی ندارد. حتی اگر «صام علی انه من شعبان»، آن جا هم افضل باشد. افضلیت خیلی وسعت دارد. افضل این است که باز اعاده کند. در جلسه قبل عرض کردم.

ج: قضاء صوم یوم الشک به مراتب فضیلت و عزیمت

اما احتمال امروز این است که ما اصلاً آن را دو مبنا نکنیم. بلکه یک بیان و یک اطلاق است، این اطلاق، عزیمتش در مورد «صام علی انه من شهر رمضان»، تقیدی میکند آن روایت را. آن روایات «وفق له» هم میتواند این روایت را از حیث افضلیت در غیر «ان یصوم من رمضان». توضیحش این است: امام علیه‌السلام فرمودند: «علیه قضائه و ان کان کذلک». یک مطلبی بیشتر نیست. به‌طور مطلق امام علیه‌السلام میگویند که باید قضا کند ولو معلوم باشد که ماه مبارک است. این «علیه» را چطور معنا میکنیم؟

> 11:41

میگوییم روایاتی هست که میگوید «وفق له». روایت هشام هم میگفت «ان صامه علی انه من شهر رمضان» با سنت مخالفت کرده است. کسی هم که با سنت مخالفت کند، روزه‌اش درست نیست. خب این «علیه قضائه» چه میشود؟ به قرینه روایت هشام درجایی‌که نیت ماه مبارک کرده و یوم الشک است، روایت میگوید «علیه قضائه». یعنی عزیمةً. به‌خاطر مورد و تقیدی آن روایت. و آن جایی که میفرماید «صام علی انه من شعبان»، روایت دیگر دارد که «وفق له». لذا جمع بین این‌ها در محدوده این روایت میشود، فضیلةً. پس روایت هر دو مبنا را نمیگوید که «علی هذا المبنی و علی هذا المبنی». بلکه روایت یک مطلب میگوید. میگوید کسی که یوم الشک را روزه گرفت، بر او است که قضا کند، خب فضیلةً‌ای عزیمة؟ دو مرتبه است. مانعی ندارد. اگر «صامه علی انه من شهر رمضان علیه قضائه عزیمةً». همین شخص «ان صامه علی انه من شعبان، علیه قضائه فضیلةً». پس دو مبنا نشد. این تفاوتی است که با جلسه قبل معلوم باشد. یعنی از باب استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، یک چیز است؛ درایصورت میگوییم دو معنا است. فعلاً این منظور من نیست. من میخواهم برای روایت بیانی را بگویم که امام علیه‌السلام فرمودند یوم الشک را روزه گرفته، خب قضاء کند. به چه قضاء بکند؟ به مراتبی که دارد. این منافاتی با این اطلاق ندارد. یعنی این فرد در برخی از مواردش عزیمت بر قضا باشد، آن جایی که صام علی انه من شهر رمضان، و بعض افرادش فضیلت بر قضا باشد؛ صامه علی انه من شعبان. با یک بیان دارد اصل مطلب «علیه القضاء» را میگوید. از سائر ادله میفهمیم اگر «صام علی انه من شهر رمضان» بوده، لذا باید عزیمةً قضا کند. از «وفق له» میفهمیم که «ان صامه علی انه من شهر شعبان، علیه قضائه فضیلةً».

شاگرد: وقتی «ان الفرض وقع علی الیوم بعینه» صادق است، دیگر چرا قضاء عزیمتی لازم باشد؟

استاد: این روایت کاری با آن ندارد. این میگوید «علیه قضائه». من عرض میکنم، منافاتی ندارد که بخشی از آن عزیمت باشد. شما میخواهید به عزیمت خدشه کنید، خب بحث میکنیم که عزیمت

هست ای نیست. من عرض می‌کنم که اگر در این روایت عزیمت هم باشد، به دو مبنا نیازی نیست.

شاگرد۲: بعد از این‌که اجزاء شکل گرفت، چه وجهی برای قضاء هست؟

استاد: جلسه قبل عرض کردم، مأمورٌبه‌هایی هست که به‌گونه‌ای است که افراد متعددی از این طبیعت می‌توانند بیایند. وقتی فردی آمد که اعلی درجه کمال آن نبود، فوت افراد کاملاً از آن شده است. «اقض ما فات کما فات» یعنی «اقض فضیلةً». آن فرد اکملی که فوت شده است. همانطور که عرض کردم، با این‌که مجزی است اما «اقض ما فات» محال نیست. ولی آن چه که ایشان در عزیمت می‌گویند، اینطور جواب می‌دهیم که روایت هشام را فرض می‌گیریم و می‌گوییم چنین کسی با سنت مخالفت کرده است. اگر شما می‌خواهید به این خدشه کنید، بحثش سر جای خودش است. لذا فعلاً فرض گرفته‌ایم که روایت هشام می‌گوید «خالف السنة»، پس «ان صامه علی انه من شهر رمضان، قضاه عزیمةً». چون با سنت مخالفت کرده است.

شاگرد: شما می‌خواهید روایات را با هم جمع کنید.

استاد: من می‌خواهم تنها این روایات را جمع کنم. دست از اطلاقش بر ندارم. اطلاقی را هم تقریر کنم که به آن دو مبنا مبتنی نباشد. تفاوتش با جلسه قبل روشن است. یعنی اطلاقی را عرض می‌کنم که اطلاق دارد، اما بدون ابتناء بر دو مبنا. اطلاقی دارد بر هر دو تقدیر. [1]

شاگرد: فرق جمع شما با جمع مرحوم شیخ طوسی تنها در فضیلتش است؟ یعنی شما علاوه‌بر عزیمت، فضیلت را هم اضافه فرمودید.

استاد: بله، جلسه قبل عرض کردم که در فقه الحدیث دو مبنا هست. اما به ذهنم آمد که می‌توان تقریری کرد که یک اطلاق باشد و لازم نباشد از اطلاق خوبی که روایت دارد، دست برداریم. این اطلاق، اطلاق خوبی است و با ادله خارجیه و سائر ضوابط می‌توانیم بخشی از آن را حمل بر «علیه قضائه عزیمةً» و بخش دیگرش را بر «علیه قضائه فضیلةً». لازمه‌اش هم استعمال لفظ در بیش از یک معنا نیست. ولو اگر مستلزم آن باشد هم اشکالی ندارد. ولی این بیان نمی‌آید.

شاگرد۲: الآن در اینجا چه فضیلتی هست؟ کسی که یوم الشک را روزه گرفته، فضیلتی که به دست آورده این است که روزه را در روز ماه رمضان انجام داده است. درصورتی‌که قضا این خصوصیت را ندارد. یعنی قضا برای بعد از ماه رمضان است. الآن این قضایی که شما می‌گویید فضیلت است، به چه دلیل است؟ چون او صرفاً نیت جزمی خواهد داشت. یعنی نیت، فضیلتی را در فرد قضاء ایجاد می‌کند، درصورتی‌که فردی که او انجام داده در ماه رمضان بوده است.

شاگرد: همین جهت خودش برای مأتیٌ‌به، یک کمالی است. فرض بگیرید دو حالت دارد. اول ماه مبهم شد، شما احتیاطاً یوم الشک را روزه گرفتید و بعد معلوم شد که ماه مبارک بوده. با این‌که شب اول ماه همه هلال را دیدند و با دل خوش اعلام کردند که نیت ماه مبارک کنید، در ارتکاز شما تفاوت نمی‌کند؟! آن روزی که با روشنی روزه گرفتید و آن روزی را که با شک روزه گرفتید. این کامل همین اندازه کافی است.

> 19:23

شاگرد: از آن طرف هم کمالی داشته که این ندارد. یعنی او این روزه را در ماه مبارک گرفته است.

استاد: این روایت، آن را نفی نمی‌کند. لذا وقتی دو فرد بیاورد -سر جایش هم بحث کرده‌ایم- یک روایت این بود که یختار الله احبهما الیه. یعنی آن قبلی هم خوب است و این هم خوب است اما خدای

متعال احب از آن‌ها را اختیار می‌کند. وقتی به جماعت اعاده شد، روی حساب ظاهر جماعت بهتر است یا فرادی؟

شاگرد: جماعت.

استاد: اما حضرت نمی‌گویند که جماعت را اختیار می‌کند. بلکه می‌فرماید: «یختار الله احبهما الیه». یعنی چه بسا همان فرادای قبلی او احب باشد. عرض کردم که صاحب جواهر مطلب مهمی را گفتند. ایشان می‌گویند اگر اجماع نباشد ما می‌گوییم هر واجبی که شما اتیان کردید، مکرر در مکرر مجاز هستید، آن را اعاده کنید. استحباب در تکرار دارد. همان جا عرض کردم استحباب را از کجا آوردند. برای آن بیانی بود. حال جوازش یک چیز است؛ می‌گوییم یجوز؛ یعنی بدعت نیست. تشریع نیست. اما ایشان می‌گویند استحباب تکرار دارد. این مانعی ندارد. همان جا هم صحبت شد که «یختار الله احبهما» چه بسا از ضیق فهم مخاطب بوده باشد. یعنی او نمی‌تواند یک طبیعت با سه فرد را داشته باشد و همه آن‌ها فعال باشد. لذا به‌خاطر این‌که سخت‌شان است، می‌گویند «یختار الله احبهما». و الّا او هم به‌عنوان عبد می‌تواند یختی از امتثال را اختیار کند که «احبه الله» به عنوان یک یخت کار که تکرار و اعاده به جماعت بود. دو فرد، قوام این است. اگر دو فرد را نیاورد که آن محبت حاصل نمی‌شود.[2]

شاگرد: «و ان کان کذلک» را به چه صورت معنا می‌کنید؟

استاد: یعنی «یشک فیه من رمضان، علیه قضائه و ان کان من رمضان».

شاگرد: این‌که فرد اخفی نیست، فرد اجلی است. به نیت رمضان گرفته است... .

استاد: نگفته که به نیت رمضان گرفته است. «یشک فیه من رمضان، علیه قضائه و ان کان من رمضان». فرد اخفی است. حضرت با واو، فرد اخفی را فرمودند. خب این روایت تا اینجا، چیزی است که به ذهن من می‌رسد.

شاگرد: احتمال نمی‌رود که این روایت برای ترجمه یک حدیث باشد؟

استاد: هشام بن سالم رفعه الی ابی عبدالله. روایت دیگر هم محمد بن مسلم از امام باقر ع. ولی چون دو امام است، هشام خودش از امام صادق نقل می‌کند، آن جا هشام از محمد بن مسلم از امام باقر ع؛ لذا دور است که دقیقاً یک روایت باشد. و الّا مفادش چرا. قبلاً هم عرض کردم که اگر «یعنی» را از غیر از امام علیه‌السلام بدانیم، در این‌که مفاد یک حدیث هستند، خیلی خوب می‌شود. یعنی یک حدیثی با اطلاق واحد و مفاد واحد. توضیحش هم که از دیگری است.

شاگرد: اگر ما «یعنی» را ضم به این حدیث کنیم، خود هشام که مباشر این روایت بوده ای ناقل بوده، اطلاقی نفهمیده است. این یک مبعدی می‌شود بر فرمایش شما که ما بخواهیم به این اطلاق تحفظ کنیم.

استاد: نه، شما می‌فرمایید او از کلام امام اطلاق نفهمیده، یعنی اطلاق عزیمتی نفهمیده است. متشرعه بدنبال عزیمت هستند، با احکام لزومی و ضروریات کار دارند. او می‌گوید درست است که امام مطلق فرموده‌اند اما خیالتان نرسد که همه جای آن عزیمت است. آن چه که عزیمت است برای اینجا است. لذا او هم که می‌خواهد عزیمت و حکم لزومی را بگوید، در محاورات عقلائیه منافاتی ندارد که بخواهد اطلاق را نفی بکند.

شاگرد۲: روی حساب این‌که مرحوم شیخ فرمودند به نیت ماه رمضان بگیریم، ایشان «ان کان کذلک» را به چه صورت ترجمه می‌کنند؟

استاد: یعنی «من صامه علی انه من شهر رمضان، علیه قضائه و ان کان من شهر رمضان». یعنی «و ان تبین بعد ذلک ان هذا الیوم کان من شهر رمضان». یعنی آن روایت زمری که حضرت فرمودند «وقع علی الیوم بعینه»، این روایت مخصص میشود. آن را تخصیص میزند. میگوید بله «وقع علی الیوم» اما چون با سنت مخالفت کرده مقبول نیست و باید اعاده کند.

شاگرد۳: طبق فرمایش شیخ میتوان اقوی الافراد را تصریح کرد. ولی طبق فرمایش شما که مطلق است، اقوی نمیشود. بلکه ای محقّق موضوع میشود ای اگر در مستحبات هم قضاء باشد، این اجلی الافرادش میشود. یعنی میگوید روزه گرفته، در روزی که شک داشته ماه مبارک است، حضرت میفرمایند علیه قضاءه، اگر چه در ماه مبارک باشد. این فرد اخفی نیست. اجلی الافراد است، اگر مستحبات قضا داشته باشد. اگر مستحبات قضا نداشته باشد که اصلاً محقّق است. یعنی غیر ماه مبارک که قضا ندارد.

استاد: بنابر اطلاقی که من عرض کردم نباید «و ان کان» را به فرد اخفی و اجلی بزنید.

شاگرد: اگر مستحبات قضا داشته باشد، اجلی میشود.

استاد: اگر داشته باشد اجلی میشود.

شاگرد: اگر نداشته باشد که محقّق موضوع است.

استاد: بله، یعنی میخواهند بگویند مقصود اصلی از القاء کلام، قضاء در این مورد است، به اطلاق فضیلتی و عزیمتی آن.

---

[1] **شاگرد۲**: در توجیه فرمایش ایشان نمیتوانیم بگوییم «وقق له» در جایی بوده که نیتش مردد بوده ای «صامه علی انه من شهر رمضان» نبوده است؟

شاگرد: من روایت «وقع علی الیوم بعینه» را عرض کردم.

[2] رجوع شود به:

https://almabahes.bahjat.ir/%D8%A7%D9%84%D8%A7%D9%85%D8%AA%D8%AB%D8%A7%D9%84-%D8%B9%D9%82%DB%8C%D8%A8-%D8%A7%D9%84%D8%A7%D9%85%D8%AA%D8%AB%D8%A7%D9%84/#toc_10

فقه الحدیث روایت قتیبة الاعشی

روایت دوم؛

> **عن محمد بن أبي عمير، عن جعفر الأزدي، عن قتيبة الأعشى قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن صوم ستة أيام: العيدين، وأيام التشريق، واليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان[1]**

26:08

به گمانم در کتب روایی از جعفر ازدی تنها یک روایت نقل شده است. شما ببینید جایی دارد یا ندارد؟ در نرم‌افزار که به این صورت بود. فقط در تهذیب و استبصار آمده است و آن هم همین حدیث است. «عن قتیبة الاعشی»؛ نجاشی در مورد او می‌گوید که مقری بوده است. البته برخی «منقری» گفته‌اند. درحالی‌که درست نیست. قرینه درست بودن «مقری»، این است که می‌گوید «المؤدّب المقری»؛ کارش این بود که درس می‌داده و اقراء می‌کرده. شاید نجاشی گفته بود «ثقة ثقة عین».

به نظرم ظاهراً دو بار نقل کرده بود.[2] در کتب رجالی شیعه از ایشان به‌عنوان مقری یاد کرده‌اند. اما در طبقات مقری که کتب طبقات القراء دارند، تا آن جایی که من گشتم ایشان را پیدا نکردم. حال خوب است که ببینیم هست یا نیست. الاعشی داریم، قتیبه هم داریم که دو نفر هستند. یکی یعقوب الاعشی است که راوی از ابوبکر بن شعبه است. در تعلیقه فقیه دیدم که گفته بودند قتیبه اعشی، همانی است که از ابوبکر شعبة بن عیاش از عاصم روایت می‌کند. ظاهر اینطور نیست. آن اعشایی که از ابوبکر روایت می‌کند، اسمش یعقوب است. ایشان قتیبة بن محمد است. یک قتیبه دیگر داریم که از کسائی روایت می‌کند. متأخر از این قتیبه بن محمد است. قتیبة بن محمد از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند. آن متأخر است که در سال دویست و خوردهای وفات کرده است. بعید است که این قتیبه متوفی در دویست و خوردهای باشد.

منظور اینکه من در طبقات القراء ابن جزری دیدم، یکی قتیبه بود که غیر از اعشی بود. یکی الاعشی بود که اسمش یعقوب بود. قتیبة بن محمد الاعشی تنها در کتب رجالی بود. در نجاشی به المؤدّب المقری توصیف کرده بودند. همچنین از ایشان تجلیل حسابی هم کرده بودند. جعفر الازدی هم در سند مشکلی درست نمی‌کند. سند خوب است.

«نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن صوم ستة أيام»؛ حضرت فرمودند جدم صلی‌الله‌علیه‌وآله از روزه شش روز نهی کردند؛ «العيدين»؛ دو روز، «وأيام التشريق»؛ سه روز، «واليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان»؛ که این هم یکی. می‌شود شش روز. الآن در اینجا به‌صورت

خیلی روشن «من» به «یشک» میخورد. باز احتمالش هست که بگوییم «الیوم الذی یشک فیه صوم من شهر رمضان»، یعنی باز «من» را به صوم بزنیم. مانعی ندارد. ولی باز ظاهر عبارت این است. ظاهر این ایام تشریق هم مطلق است. یعنی یازدهم، دوازدهم، سیزدهم ماه ذی الحجه روزهاش ممنوع است. ولی نزد امامیه و سائر ادله برای کسانی است که در منا هستند. اما یوم اضحی و عید غدیر در کل جامعه مسلمین حرام است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۵

[2] «قتيبة بن محمد الأعشى المؤدب أبو محمد المقرئ ، مولى الأزد، ثقة، عين ، روى عن أبي عبد الله عليه السلام»؛ رجال النجاشی ص۳۱۷.

نهی ثانوی ای جهتی، از صوم ایام تشریق

شاگرد: صیام ایام تشریق هم شاید از همان دسته از ادلهای باشند که برای مدیریت امتثال آمدهاند.

استاد: ببینید الآن این روایت نهی کرده است. کلاً بین علماء در اصول مطرح است که میگفتند در برخی از امور، ذات نفس الفعل عبادت است. به سجده مثال میزدند. سجده عملی نیست که بالموضعه، به آن عبادت بگویند. اصلاً عملیة السجده عین تذلل در پیشگاه مسجود له است. لذا نباید به جعل تشریعی بگویند «السجود عبادة». این را در عبادیات ذاتی داشتیم. اما صوم کدام یک از اینها است؟ صوم به نیت صوم. صایمی که ملل اهل توحید و متدینین میدانند. صوم عبادت ذاتی است یا نه؟ عبادتش ذاتی نیست؟ این سؤالی است که مثل سجده واضح نیست. ولی احتمال اینکه صیام هم عبادیتش ذاتی باشد، هست. قابل تقریر است.

شاگرد: در سجده و سر روی زمین گذاشتن یک نیتی هم میخواهد.

استاد: تذلل نکرده، او دارد ورزش میکند. میگفتند وقتی دماغش را روی خاک میگذارد، دماغش ویروزه میشود و تخلیه الکتریسیته میشود. اینها معروف بود. میگفتند اگر در سجده سرش را روی خاک بگذارد، آرام میشود. چمچه او وقتی به خاک متصل میشود بار الکتریکیای که دارد به زمین میرود! سیم ارت میگفتند. یا به قول شما ورزش. اما اسم اینکه سجده نیست. اصلاً سجده لغویا برای تذلل در مقابل مسجود له است.

شاگرد: یکی از ارکانش هم نیت است.

استاد: بله، یعنی فعل با پشتوانه نیست... .

شاگرد: دراینصورت اگر در صوم هم نیت نباشد هم که صوم نیست. صرفاً امساک است.

استاد: بله، لذا میگویم صوم در آن چیزی که لغت صوم را میرساند. بعضی کارها است که لغت تنها برای پیکره عمل وضع نشده است. بلکه مجموع عمل و نیت، موضوعٌ له لغت است. خیلی از لغتها به این صورت است. مجموع پیکره عمل با پشتوانه آن.

شاگرد۲: مثل نذر.

استاد: نذر کردن منظور شما است؟ برای من خیلی واضح نشد. در نذر کردن که در بدنه کار چیزی نیست. خیلیها تنها با دل نذر میکنند و شما میگویید که صیغه نیاز است.

علی ای حال در نهیی که حضرت فرمودند، «الصوم» چیست؟ اگر گفتیم عبادیتش ذاتی است، این نهی به عنوانی ثانوی میشود. اگر هم گفتیم باز عبادیت صوم، تشریعی است، ولی به اقتضاء است، باز این نهی، حیثی و جهتی میشود که بیرون از ذات اقتضائی صوم میشود. این اقتضاء را

می‌تواند از خود این فهمید. مثلاً روز فطر؛ یک ماه روزه گرفته‌ام. الآن کل تشیع این روز را عید اعلام کرده‌اند، اما او دوباره می‌خواهد روزه بگیرد. این شعارست عید دلالت دارد بر یوم تفکّه. در ایام تشریق با این زحمت رفته اعمال را انجام داده و الآن به عرفات آمده و از احرام بیرون آمده و محل شده است، دوباره می‌گوید که من روزه هستم! آن چیزهایی که خدا حلال کرده را دوباره با روزه بر خودم حرام می‌کنم. حضرت فرمودند ممنوع است. حتی در منا است و مقیم در آن است، با اینکه وقوف در منا دارد، صوم بر او حرام است. تعبیرش هم معلوم است. شاید واژه‌ای که حضرت داشتند، تفکه بود. تفکه یعنی خدای متعال خوش دارد که در روز یازدهم، دوازدهم و سیزدهم خوش بگذرانند.

35:39

شاگرد: زنگ تفریح است.

استاد: پایان کار است. زنگ تفریح دو طرف دارد. اما این پایان کار است. مانند عید فطر. آن پایان احرام است. از احرام درآمده است. این برای ایام تشریق.

«الیوم الذی یشک فیه من رمضان»؛ که جهتی و حیثی است. در آن روایت کافی امام سجاد علیه‌السلام چه فرمودند؟ چند روز دیگر را هم گفته‌اند. آخر حدیث کافی حضرت فرمودند که دو روزه هست که در آن اختلاف کرده‌اند. یکی صوم السفر است. یکی هم صوم المرض است. در این دو اختلاف کرده‌اند. بعد فرمودند ما می‌گوییم اگر در این روزها روزه گرفت، قضا کند. اگر با حال سفر و مرض روزه گرفت، قضا کند. کسانی که اختلاف کرده‌اند را به این صورت می‌گویند. البته از این «قضاء» هم در فتوای مشهور تلقی اشتراط ثبوتی شده است. البته آن قابل بحث طلبگی است. یعنی تعمد در مرض و سفر روشن است؛ اگر متعمداً روزه بگیرد، علیه قضائه. اما جهلاً، غیرمتعمد روزه بگیرد، مشهور می‌گوید اگر حتی تبیّن هم بشود، باز روزه‌اش باطل است. چون امری دانسته است. اما اینکه امر داشته ای دانسته و این تحیث به امر مربوط است ای نه، جای خودش. این برای این روایتی که فعلاً در ذهنم چیزی از آن نیست.

روایت عبدالکریم بن عمرو شاهدی بر وجود مسأله مهدویت در بدنه فکر شیعی

روایت سوم؛

> **وعنه، عن محمد بن أبي عمير، عن حفص بن البختري وغيره، عن عبد الكريم بن عمرو قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام إني جعلت على نفسي أن أصوم حتى يقوم القائم، فقال (ص) و لا تصم في السفر و لا العيدين و لا أيام التشريق و لا اليوم الذي يشك فيه[1]**

روایت سوم هم باز از حسین بن سعید اهوازی است.

«قلت لأبي عبد الله عليه السلام إني جعلت على نفسي أن أصوم حتى يقوم القائم»؛ روایاتی هست که از نظر بحث‌های کلامی خیلی کارساز است. کسانی هستند که صبغه کارشان تحقیقی‌های ... است. اسمش را چه بگذارم تا بیادبی نباشد. اسمش را تحقیق می‌گذارند و گاهی هم مد می‌شود. برای آن حرف‌هایی که آن جا زده می‌شود، این روایت خوب است. یادداشت‌کردنی است. یعنی روایات روشنی در فریقین، شیعه و سنی هست که ایده ظهور امر حضرت و ایده «حتی یقوم»، از روز اول بوده است. این جور نبوده که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که آمدند، ایده مهدویت را نگفته باشند و آن را جا نینداخته باشند. حضرت بین شیعه و سنی میخ مسأله مهدویت را کوبیده بودند. این یکی از آن‌ها است.

---

[1] همان

شعر دعبل شاهدی دیگر بر تثبیت مهدویت قبل از سال ۲۶۰

مقالهای هم هست که من متعدد شواهدی را آوردهام.[1] مهمترین آنها أشعار است. اشعاری که به همان کیفیت شعر در اینباره هست. شیعه و سنی از شعر خوشش میآمده؛ همه آن را حفظ میکردند و بهوضوح، مفاد آن شعر این بوده. آنها میگویند امام یازدهم شیعه وقتی از دنیا رفت، چون دیگر خبری نبود، غیبت را مطرح کردند، لذا یک دفعه مسأله غیبت در آمد. اینها چرندیاتی است که آنها میگویند. قضیه غیبت امری نیست که برای سال دویست و شصت باشد. بلکه سابقه روشنی دارد. یک وقتی همینجا عرض کرده بودم؛ دعبل که در دربار عباسی شعرش را با غرائی خواند. حضرت امام رضا علیهالسلام برای این شعرش چه کار کردند! فقد نطق روح القدس بلسانک. این تعبیری از امام رضا علیهالسلام کم نیست. ای دعبل روح القدس آمده این شعر را به دهان تو گذاشته است. کدام شعر؟ خروج امام لامحاله خارجوا یقوم علی اسم الله و البرکات. حضرت بلند شدند و دست روی سر مبارکشان گذاشتند. آشیخ آقابزرگ در الذریعه از یک کتاب آوردهاند که این رسمی که الآن بین شیعه هست و دست روی سر میگذارند، کاری است که امام رضا علیهالسلام در مجلس شعرخوانی دعبل کردند.[2]

خب وقتی دعبل این شعر را خواند چه سالی بود؟ دویست بود. یعنی شصت سال به دویست و شصت ماندهبود. اما آنها میگویند که شیعه این را در آورده است. حتی عرض کردم؛ اینها نکات خوبی است. گمان من این است که مامون که با اصرار کار خودش دخترش را به امام جواد علیهالسلام داد، زیر سر شعر همین دعبل بود. یعنی میدانست که اهل البیت اهل کلک نیستند. وقتی او گفت «خروج امام»، حضرت بلند شدند و چه کار کردند! بعد هم برای دعبل توضیح دادند. مامون گفت پس دوازدهمی هم نزدیک است، چه خوب که من هم جدّامی او باشم. دختر من زن امام جواد بشود و بعد بگویند جد امی این مهدی موعود، مامون است. به گمانم انگیزه داشت که این کار را بکند. نمیدانست که خداوند... . به گمانم متوکل هم همینطور بود. این حرف در دربار عباسی ماندهبود که دعبل چنین شعری خواندهاست. متوکل هم در همان جا بزرگ شده بود. لذا وقتی امام در مدینه بودند فهمید که نزدیک است، گفت حالا دیگر باید کنترل کنیم. به خیال خودش! البته صاحب قدرت این کارها هم به فکرش میآید. یعنی شعر دعبل بسیار مهم بود. شصت سال قبل از اینکه شهادت امام عسکری پیش بیاید، شما بگویید شیعه حرف غیبت را مطرح کرده است! حتی امام رضا از دعبل پرسیدند که «اتدری»؟! میدانی که چه گفتی؟! گفت نه، تنها شنیده بودم. یعنی روایتش معروف بود که دعبل آن را شنیده بود. میگویید شنیدهام که از شما اهل البیت امامی به این خصوصیات میآید. مطلبی که در این روایت جالب است، این است که میفرماید: «جعلت علی نفسی ان اصوم حتی یقوم صاحب الامر».

جالبش این است که خود این آقا بعد از واقفیه شده بود. یعنی صاحب الامر را حضرت امام کاظم علیه‌السلام گرفته بود. عبدالكريم بن عمرو الكرّام. شاید این جور افراد از آن دسته افرادی باشند که امام رضا علیه‌السلام فرمودند؛ فرمودند واقفیه دو گروه هستند. گروهی که دنیا آنها را به این سوق داده بود. و گروهی که اشتباه کرده بودند. روایاتی که معنایش را نفهمیده بودند. از نظر اشتباه در فهم در روایت به اینجا رسیده بودند. شاید او هم از همین سنخ بوده باشد.

شاگرد: این از مصادیق صوم دهر نیست که حرام است؟ اگر چنین قصدی را بکند مصداق صوم دهر نیست که بخصوصه حرام است؟

استاد: فقها برای صوم دهر چند وجه گفته‌اند که چرا حرام است. یک وجهش این است که لازمه صوم دهر این است که فطر و اضحی را روزه بگیرد. و الّا اگر اینها را نگیرد و بنائش بر آنها نباشد، اشکالی ندارد.

---

[1] رجوع شود به:

http://amafhhjm.ir/wp/almobin/Amafhhjm/q-tfs-033-033-homfatemah/q-tfs-033-033-ahlbayt-14-00001.html

[2] الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج۲۳، ص: ۲۴۷، رقم ۸۸۳۶

انتظار فرج در عصر معصومین

شاگرد: اینکه فرمودید میخ مهدویت از اول کوبیده شده بود، با توجه به جواب امام معلوم است که با ذهنیتی که الآن داریم، در آن زمان مهدویت به شکل شفاف روشن نشده بود. امام علیه‌السلام هم در جواب عبدالکریم هم نفرمودند حجت دوازدهم هست و ... . بلکه طوری فرمودند که استثنائیاتش اینها است. یعنی احتمال موفقیت و درک تو هست.

استاد: بله، این بحث که خود اصحاب ائمه و حتی خود ائمه علیهم‌السلام حال انتظار فرج را داشتند، بوده. دعاء ندبه انشاء کیست؟ امام صادق ع. همه این مناجاتها در مورد حضرت بقیة الله صلوات الله علیه، انشائش برای امام صادق علیه‌السلام است. این چیزی بود که اصالتاً تربیت داده بودند.

> 44:46

چه کسی بود که راوی روایت ائمه اثنی عشر است؟ شیعه‌ها او را خیلی خوب نمی‌شناسند، چون در بخارا بود و بین سنی‌ها بود. سنی‌ها خیلی بهتر از شیعه، او را می‌شناسند. در فدکیه هم مطالبش را مفصل آورده‌ام.[1] در آخر کار هم سنش که بالا رفته بود، مکفوف شده بود. چندین سال قبل از تولد حضرت بقیة الله صلوات الله علیه‌السلام، یک سنی می‌گوید به خانه او رفتم. پیرمرد مکفوفی شده بود.

شاگرد: ابو سعید العرجی؟

استاد: نه، او برای دویست به بعد است. یعنی در زمان امام هادی علیه‌السلام بوده. سنی‌ها او را آورده‌اند. چند نام هم دارد. راوی همین روایت ائمه اثنی عشر در کافی و... است. منظورم این است که اگر نگاه کنید این راوی بین شیعه خیلی معروف نبود. در قم هم نبود. آنهایی که در بغداد و قم بودند، بین طائفه خودشان زود او را می‌شناختند. ایشان در بخارا بود و بین اهل‌سنت زندگی کرده بود. لذا سنی‌ها بیشتر او را می‌شناسند تا شیعه‌ای.

چیزی که می‌خواستم بگویم این است: اهل‌سنت که در وصف او آورده‌اند، می‌گویند فلان سنی گفته که من به خانه او رفتم و دیدم پیرمرد مکفوف نشسته است. دیدم یک شمشیر بالای سرش گذاشته است. به او گفتم تو که چشمت نمی‌بیند. اگر دزد و قاتلی بیاید، او را نمی‌بینی. او تو را می‌کشد و او مال تو را می‌برد. خب را شمشیر برای چه گذاشته‌ای؟! یعنی کسی که مکفوف است، دیگر به شمشیر نیازی ندارد. کسی باید شمشیر داشته باشد که چشم داشته باشد. می‌گوید او گفت: این شمشیر را به این خاطر گذاشته‌ام تا همراه مهدی علیه‌السلام بجنگم! آن زمان می‌گوید که شمشیرش را هم آماده کرده‌ام. این فرهنگی بود که بین اصحاب هیچ مشکلی ندارد. بین اصحاب ائمه علیه‌السلام هم آن سیفی که برای رکاب حضرت می‌خواستند را

آمده می‌کردند. یعنی مسأله این قدر لوازمی داشته که از نظر فرهنگی مهم بوده. تربی الشیعه و فرهنگسازی کار کمی نیست. میخ آن باید سالها کوبیده می‌شد. به قدری تکرار می‌شد به کارهای گفتمانی و کرداری تا این امر، جا بگیرد. افضل اعمال امتی انتظار الفرج. این روایت را سنیها هم دارند.

شاگرد: مهدویت در اعتقاد ما یک مفهوم است و اعتقاد به منجی و خروج قائم هم یک مفهوم دیگر است. کسانی که اشکال می‌کنند می‌گویند اتفاقا این شاهد بر آن است. اتفاقا حضرت هم به این صورت جواب می‌دهند. یعنی این روایت مدعای ما را اثبات نمی‌کند.

استاد: ما می‌خواهیم بگوییم که اصل فکر ظهور مهدی موعود چیزی نیست که در سال دویست و شصت دربیاید. در بحثهای فنی کلاسی باید ادعای طرفش را با یک شاهدی روشنی، لبه تیز ادعای او را کند کنیم. یعنی این حرف چیست که شما می‌گویید سال دویست و شصت؟! اگر سال دویست و شصت بود که پس این شواهد دال بر چیست؟! پس سال دویست و شصت نبوده است. دعای عهد انشاء چه کسی است؟ «اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَقَائِداً وَنَاصِراً وَدَلِيلاً وَعَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً»، انشاء امام صادق علیه‌السلام است. این برای بعد که نیست. پس زیارت جامعه اگر برای امام هادی علیه‌السلام است، اینها دعاهایی است که به امام صادق علیه‌السلام برمی‌گردد. این کارشان بود. یعنی آماده باشی است که «تأتیکم بغتا» است. هرگز نمی‌گفتند صبر کنید و... . بله، وقتی می‌خواستند مجموع معارف را القاء بکنند برای مجموعه نظام معرفتی شیعه، سر جایش همه را می‌گفتند. اما وقتی می‌خواستند ارواح و نفوس را تربیت بکنند و آنها را برای ظهور امر الهی آماده بکنند، تأکید می‌کردند به اینکه منتظر باش صباحا و مساءً.

این هم برای روایت عبد الکریم بن عمرو.

---

[1] رجوع شود به:

http://amafhhjm.ir/wp/almobin/Amafhhjm/0200-0195-0816/0250-0243-0864-rawajni-00000.html

اسناد دیگر روایت عبدالکریم

> **رواه الصدوق باسناده عن عبد الكريم بن عمرو، ورواه في (المقنع) أيضا كذلك ورواه الكليني عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن كرام قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام وذكر مثله إلا أنه قال: والا اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان. ورواه الشيخ باسناده عن محمد بن يعقوب مثله[1]**

«لاتصم فی السفر». در اینجا سفر هم اضافه شد. مرحوم صاحب وسائل می‌فرمایند: صدوق در فقیه و همچنین در مقنع این روایت را آورده‌اند. «و رواه الکلینی عن علی بن ابراهیم، عن کرام». کرام همین عبدالکریم بن عمرو است. فقط در نرم‌افزار، در روایت کافی، عبدالکریم بن کرام را صحیح زده‌اند. اما در مقنع ضعیف زده‌اند. در فقیه و در تهذیب زده‌اند، موثق. ظاهراً به دلیل واقفی بودن او است. نمی‌دانم که چطور شده در کافی او را صحیح زده‌اند. اصلاً با این توضیح من جای ندیده‌ام که عبد الکریم بن عمرو عدول کرده باشد. حالا اگر شما بیشتر تحقیق کردید، ببینید وجهش چیست که در روایت کافی گفته‌اند که صحیح است. فقط تفاوتش این است که در کافی آمده «کرام»، در تهذیب آمده «عبد الکریم بن عمرو». یک روایت است که در کافی و در تهذیب آمده است. بله در کافی از علی بن ابراهیم و از آقایشان است. در تهذیب از علی بن ابراهیم نیست. ولی کرامش یکی است. من سؤال را مطرح کردم. شما مراجعه بکنید و ببینید وجهی دارد یا مسامحه‌ای در نرم‌افزار شده است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] همان